

جایگاه همدان در پایگیری و گسترش نهضت علوی از: نیمه قرن دوم تا قرن هشتم هجری قمری

علی جهانپور

بازنشسته آموزش و پرورش همدان

مقدمه

نهال شیعه علوی در زمین حجاز متولد شد و رویدن آغاز کرد، اما در ایران زمین شاخ و برگ گشود، به ثمر نشست و جاودانه گردید. شهر کهنسال همدان در رشد و نمو، در پیرایش و گستردگی آن در فلات ایران بزرگ و جهان نقشی تعیین کننده داشته است. همدان از دو نظر در نگهداری، پایداری و گسترش شیعه علوی از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن هشتم اثری مستقیم و تعالی بخش داشته است تا جایی که می بینیم در اوایل قرن نهم ق سرزمین ایران اگر رسماً شیعه اعلان نمی شود لیکن اکثر مردم مسلمان آن شیعه دوازده امامی هستند.

بررسی این مطلب درون مایه این مقاله است که سعی شده در حوصله یک مقاله کوتاه با

استناد به نکات تاریخی تهیه و ارائه شود. توضیح مطلب در سه قسمت به شرح زیر است:

۱- معرفی ابوسلمه خلال همدانی معروف به وزیر آل محمد (ص)؛



۲- پایگیری نهضت علوی در همدان و نقش علاءالدوله‌های همدانی در جاودانگی علوی در فلات مرکزی ایران (۶۱۸-۳۰۱ق)؛

۳- اشاره‌ای کوتاه به میر سید علی همدانی (۷۸۴-۷۱۳ق) ملقب به امیرکبیر که دین مبین اسلام را همراه با شیعه علوی در سرزمینهای همسایگان شمال شرقی و شرق و جنوب شرقی ایران گسترش داد.

ابوسلمه خلال همدانی (در گذشته ۱۲۷ق برابر با ۷۴۵م)

ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی، معروف به ابوسلمه خلال همدانی یکی از ایرانیانی است از دهات عباسیان که با ابوسلمه خراسانی در برانداختن بنی‌امیه همکاری داشت و در اندیشه خود تعالی نهضت علویان را می‌پروراند. اینکه او به (خلال) معروف شده است سه تعبیر در تاریخ دیده می‌شود؛ نخست اینکه خانه‌اش در کوی سرکه‌فروشان بود و دیگر اینکه او دکانی داشت که در آنجا سرکه می‌فروخت و سوم گفته می‌شود او نیام شمشیر می‌ساخته است، در عربی (خلال السیوف) کسی است که سازنده نیام شمشیر است.^۱

درباره تولد او تاریخ‌نگاران مطلبی ذکر نکرده‌اند. ابوسلمه خلال همدانی در تاریخ به نام نخستین وزیر حکومت اسلامی ذکر شده است. «ابوسلمه در تاریخ اسلام نخستین فردی است که به نام وزیر ملقب و شناخته شده است».^۲

حضرت رسول اکرم (ص)، همچنین خلفای راشدین در دوران حیات اجتماعی و سیاسی خود وزیری نداشتند. در حکومت بنی‌امیه نیز فردی به نام صدراعظم و وزیر دیده نمی‌شود، اما بنی‌عباس که به پشتیبانی ایرانیان بر سر کار آمدند برای نخستین بار وزیر انتخاب نمودند. زنده‌یاد استاد محیط طباطبایی می‌نویسد:

«در اواخر روزگار مروان حمار آخرین خلیفه اموی بود که ابوسلمه خلال همدانی داعی عباسیان در کوفه به لقب «وزیر آل محمد (ص)» شناخته شد و بعد از آنکه ابوالعباس سفاح به خلافت رسید در سمت وزارت او نخستین وزیری بود که در کنار یک حاکم مسلمان از او در تاریخ نام برده‌اند».^۳



ابوسلمه در کوفه با دختر بکیر بن ماهان یکی از دعوات بنی‌عباس ازدواج کرد و با کمک پدرزنش به دستگاه مخفی ابراهیم امام، «رهبر عباسیان، راه پیدا نمود و صاحب مکنت و اعتبار گردید و یکی از داعیان بانفوذ عباسیان شد».^۴

بکیر بن ماهان هنگام بیماری در بستر مرگ به ابراهیم امام نامه‌ای نوشت و ابوسلمه داماد خود را به او معرفی کرد: «مرا در کوفه دامادی است که او را ابوسلمه خلال می‌خوانند که عوض من در کار دعوت خلافت شما او باشد».^۵

ابراهیم امام پس از دریافت نامه بکیر بن ماهان به ابوسلمه نامه نوشت و او را جانشین بکیر معرفی نمود. «در این سال ۱۲۷ ق مطابق ۷۴۵ م ابراهیم امام برای ابوسلمه نامه نوشت و او را فرمود که سرپرستی کارهای پیروانش را به ابوسلمه سپرده است» در نامه‌ای دیگر به او ماموریت داد تا به خراسان رود.

«... ابوسلمه روانه خراسان گشت، خراسانیان او را راست شمردند و کارش را پذیرفتند. آنچه را از داراییهای بنی‌عباس در نزد ایشان گرد آمده بود همراه پنج یک سود سالانه‌شان بدو سپردند».^۶

زندگی سیاسی ابوسلمه خلال همدانی در خطه خراسان با فعالیتهای رزمی ابومسلم خراسانی همزمان است. در برخی جهات حرکات وطن‌پرستانه آن دو فرد ایرانی که یکی از مشرق با شمشیر برخاسته بود و دیگری از غرب ایران با قدرت قلم حرکت کرده بود یکی است، اما در یک نکته با هم اختلاف سلیقه دارند و آن اینکه ابومسلم در برانداختن بنی‌امیه به دنبال به قدرت رساندن بنی‌عباس و استقلال ایران بود ولی ابوسلمه در اندیشه به قدرت رساندن آل علی (ع) و علویان بوده است که به این نکته اشاره خواهیم کرد.

نخستین خروج رسمی بنی‌عباس بر بنی‌امیه موقعی است که در مناسک حج، ابراهیم امام رسماً مخالفت با بنی‌امیه را اعلان نمود. فشرده آن واقعه تاریخی از زبان مقدسی چنین است: «ابراهیم با همراهانش با لباسهای فاخر و مشخص برای انجام حج به مکه وارد شدند. مردم آنها را به هم نشان می‌دادند و می‌گفتند اینان بنی‌عباس هستند که بر بنی‌امیه خروج کرده‌اند. خبر به مردان



رسید. به کارگزار دمشق فرمان داد تا او را گرفتند و به زندان افکندند او را در آهن کردند و حلقه را چندان بر او تنگ گرفتند که جان سپرد و با همان قید آهنین به خاک سپرده شد.^۷

ابراهیم که آینده خود را می دانست به برادر کوچک ترش ابوالعباس سفاح سفارش کرد پس از من به کوفه برو به نزد ابوسلمه خلال همدانی. او ترا و خانواده مرا در امان خواهد داشت و کارها را به سامان می رساند.

پس از اینکه ابوالعباس سفاح به کوفه وارد شد مخفیانه به خانه ابوسلمه رفت. ابوسلمه فرصت را غنیمت دانست او و اطرافیانش را در سرایی بزرگ ظاهراً مخفی نمود. ولی، در حقیقت زندانی کرد تا از فرصت به دست آمده استفاده کند و یکی از افراد آل علی (ع) را به حکومت ترغیب نماید و بدین گونه خلافت را به صاحب اصلی برساند.

مقدسی در این باره می نویسد: «ابوسلمه خانواده ابراهیم امام را در سرایی جای داد و نهان می داشت و می گفت شما باید درنگ کنید چرا که مردم با ابراهیم امام بیعت کرده اند و او مرده است و ممکن است بعد از این حادثه ای روی دهد و قصدش این بود که کار خلافت را به فرزندان علی بن ابیطالب بسپارد. چرا که در آغاز مردم را بدیشان فراخوانده بود».^۸

جالب اینکه این مطب را سایر تاریخ نگاران پیشین از جمله تاریخ طبری، تاریخ الکامل با همین صراحت نقل کرده اند که احتیاجی به تکرار نیست.

قسمت آخر روایت مقدسی کاملاً نشان می دهد که ابوسلمه خلال همدانی همیشه اندیشه به قدرت رسیدن آل علی را در سر داشته است و با خاندان آل علی (ع) رابطه داشته و به دنبال فرصت مناسب بوده تا آنان را به امارت و خلافت پایمال شده شان برساند و بی شک آنان را پیوسته در جریان کارهای سیاسی زمان می گذاشته است.

ابوسلمه نخستین فرد همدانی است که در نیمه نخست قرن دوم هجری با این صراحت شیعه علوی را پشتیبانی می نماید. در همین زمان که ابوالعباس سفاح برادر و جانشین ابراهیم امام که علناً سر ستیز و عناد با امویان آغاز نمود در مخفیگاه خود در شهر کوفه به مدت چهل شبانه روز زندانی کرد و در این فاصله زمانی، اقدام به یک سری کارهای دیپلماتیک نمود تا شاید از آل علی (ع) فردی انتخاب شود تا سررشته کارهای سیاسی از هم پاشیده را به دست بگیرد. برای



نیل به این هدف سه نامه به سه تن از بزرگان آل علی (ع) نوشت و با بیک مخصوص فرستاد. در این باره مطلب را از نوشته مسعودی می خوانیم:

«ابوسلمه حفص بن سلیمان از وقتی خبر کشته شدن ابراهیم امام را شنیده بود، درصدد بود از دعوت بنی عباس به دعوت آل ابیطالب باز گردد ... ابوسلمه بعد از مرگ ابراهیم امام بیم داشت کار وی آشفته شود و تباهی گیرد، بدین جهت نامه هایی با یک مضمون برای آل علی (ع) فرستاد».^۹

ابوسلمه بدون اینکه فرصت را از دست بدهد بزرگان خاندان علوی را از کارها مطلع کرد و با صراحت تمام از آنان دعوت نمود تا با یاری او سیاست و حکومت را به دست گیرند. علاقه وافر ابوسلمه به علویان یک لحظه او را از این اندیشه رها نمی کرد و همیشه درصدد این کار بزرگ بود. زمانی که ابراهیم امام او را به خراسان فرستاد در تمام راه از کوفه تا طوس مردم شهرهای سر راه را با نیت شوم بنی امیه و بنی عباس آشنا می کرد و زمینه پذیرش امامت و رهبری علویان را در مسیر راه خود فراهم کرده بود. با این اعتماد و اطمینان بود که دعوت خود را با خاندان علوی آشکار کرد و آنان را به پذیرش این مهم فراخواند.

مقدسی این حرکت دیپلماسی ابوسلمه خلال همدانی را چنین می آورد:

«ابوسلمه بر جعفر بن محمد امام جعفر صادق (ع) و عبدالله بن حسین از نوادگان حضرت امام حسن مجتبی (ع) و عمر بن حسن بن علی از نوادگان امام سجاد (ع) نامه نوشت و آن نامه ها را به مردی سپرد و دستور داد نخست نزد جعفر بن محمد رود، اگر او آنچه در نامه نوشته شده بود پذیرفت، آن دو نامه دیگر را پاره کند، اگر نپذیرفت نزد عبدالله بن حسین بن حسن رود اگر او پذیرفت نامه سومی را پاره کند. اگر نپذیرفت نزد عمر بن حسین بن علی رود. آن پیغام گذار روانه مدینه شد و شبانه خود را نزد جعفر بن محمد رسانید. محمد نامه را خواند و خاموش ماند. پیغام گذار بدو گفت: پاسخ چیست؟ جعفر بن محمد نامه را به شعله چراغ نزدیک کرد و آن را آتش زد و گفت: پاسخ این است. پیغام گذار نزد عبدالله بن حسین بن حسن رفت و نامه را بدو رسانید، او پذیرفت و قبول کرد و در مشورت امام جعفر بن محمد (ع) اشارت کرد تا از این کار کناره گیری نماید. چرا که ابوسلمه فریب خورده و کشته خواهد شد».^{۱۰}



و به قول مروج الذهب نمر دوم یعنی عمر بن علی بن حسین بن علی نیز نپذیرفت و در جواب گفت: «ابوسلمه را من نمی‌شناسم چگونه به او اعتماد کنم».^{۱۱}

ابوسلمه هنگامی که خاندان علی (ع) از پذیرش حکومت ناامیدش کردند به‌ناچار برای حفظ جان خود و ادامه کار در همراهی با ابومسلم به یاری ابوالعباس سفاح پرداخت تا اینکه سفاح امویان را برانداخت. سفاح از فعالیتها دیپلماسی ابوسلمه باخبر شد، دستور داد تا ابومسلم خراسانی او را به قتل برساند و پس از او منصور جانشین سفاح ابومسلم خراسانی را به ناجوانمردی کشت.

بدین ترتیب، ابوسلمه خلال همدانی در راه احقاق حق علویان جان خود را از دست داد، لکن نامی نیک و جاودانه از خود در لابه‌لای تاریخ خونبار تشیع باقی گذاشت و زمینه پذیرش مذهب علوی را در اندیشه مردم آن زمان فراهم نمود. شهر کهنسال همدان از همان دوره ابوسلمه جوشش خون گرم تشیع علوی را در پیکر خود احساس نمود و خواهیم دید که در دوره علویان همدان و علاءالدوله‌ها نهضت سرخ علوی توانست از شهر همدان به سراسر فلات مرکزی ایران زمین راه یابد. سپس با کمک مردی از تبار سادات علوی همدان، راهی مرزهای شرقی ایران شود و جایگاه تاریخی همدان را در بستر تاریخ ایران جاودانه نماید.

نقش همدان در فراگیری نهضت علوی (۶۱۸-۳۰۱ق)

آنچه تا اینجا گفته شد نگاهی کوتاه و گذرا در نقش ابوسلمه خلال همدانی در ایجاد زمینه گرایش به این مکتب بود.

در اصل واژه‌هایی از قبیل سادات، فاطمیان، علوی و علویان یک معنا و مفهوم دارند که در کل اولاد علی (ع) از زاده حضرت فاطمه (س) دختر گرامی رسول اکرم (ص) هستند که در مسیر تحولات سیاسی اجتماعی هر زمان به‌نام خاصی چهره نموده‌اند. بنی‌عباس زمانی که به حکومت رسیدند، کوشیدند، با هر فریب و ریای ممکن خود را در سیر معنویت جامعه قرار دهند و از این راه حقی برای خود به دست آورند، نخست نام «شیعه آل عباس» را برگزیدند در کتاب تاریخ ده هزار ساله ایران آمده است:



«پیروان آل علی (ع) در برخورد با واقعیات لمس شدنی مدعی بنی عباس شدند و در برابر ایشان که به «شیعه آل عباس» مشهور بودند نام «شیعه علوی» بر خود نهادند و گفتند: «خلافت حق آل علی (ع) است و بنی عباس در این مورد هم چون امویان غاصب‌اند».^{۱۲}

حرکت سیاسی علویان در همین زمان به گونه مبارزه سیاسی و مذهبی آشکار شد. لیکن حرکت آنان در برابر حریف، شکننده و آسیب‌پذیر بود. از طرفی نقش معنویت آنان که از اسلام راستین نشئت می‌گرفت همیشه آنان را پر قدرت و مورد توجه مردم آگاه و دانا قرار می‌داد و از برتری بزرگی برخوردار بودند.

پرفسور لویی ماسینیون در جایی می‌نویسد: «که ما (اهل سنت) متأسفانه فقط آن را (شیعه علوی) یک انگیزه سیاسی تلقی می‌کنیم و از آن تنها چهره سیاسی‌اش را می‌بینیم اما آن دارای چهره‌ای است که اگرچه از نظر پنهان است و مجهول، عمیق‌ترین و درخشان‌ترین نقش را در تاریخ اسلام حکایت می‌کند و آن نقشی است که در آغاز نهضت، معنویت‌گرایی را در فرهنگ اسلام برعهده داشته و به تمدن اسلام روح غنی و بینش زاینده و توفنده انقلابی داده است».^{۱۳}

با توجه به این مطلب و تاریخ پربار علمی شیعه علوی، بی‌تردید اصل و درون‌مایه شیعه همان معنویت راستین اسلام است؛ البته باید پذیرفت برخی نکات الحاقی همراه با رنگ سیاسی آن را در خود فرو برده بود.

علویان همدان از علویان زیدیه هستند. در سال ۲۵۰ق حسن بن زید بن علی بن حسین بن علی علیه‌السلام در سایه تدبیر و شجاعت خود توانست آخرین بازماندگان طاهریان (۲۵۹-۲۰۵ق) را در حاشیه جنوبی دریای خزر تار و مار نماید و به قدرت دست یابد. تاریخ هرجا با نام حسن ابن زید برخورد کرده است و او را به شجاعت و دلیری ستوده و از او نام برده است. در کتاب *طبقات ناصری* آمده است:

«حسن بن زید که ساکن ری بود کار سید بالا گرفت و با پیوستن مردم طبرستان فرمانروایی قدرتمند و بی‌منازع گردید».^{۱۴}

همچنین *تاریخ الکامل* در این مورد می‌آورد: «حسن بن زید علی با موافقت اهل طبرستان دل قوی شد. حسن بن زید شهر ساری را پایگاه خود قرار داد و در همان سال (۲۵۰ق) دستور



داد مردم ساری و روستاهای اطراف مذهب شیعه اثنی عشری را پذیرفته و آشکارا به انجام آیین و روش شیعیان عبادت کنند و نماز گزارند.^{۱۵}

کتاب تاریخ مردم ایران بعد از اسلام به نقل از شهرستانی می نویسد: «زیدیه معتقد بودند که امام باید از اولاد فاطمه زهرا (س) باشد».^{۱۶}

با بالا گرفتن کار حسن بن زید علوی مذهب و نهضت شیعه همچون یک پدیده سیاسی و انقلابی در حاشیه دریای مازندران آشکار شد و فعالیت خود را نمایان ساخت. گرچه حاشیه دریای خزر برای حرکت های آنچنانی زیاد مناسب نبود، اما برای نخستین دم و بازده های یک نهضت نوپا که محصور در بین کوه های البرز و دریا بود بسیار مناسب و ایده آل می توانست باشد. در آن روزها، ایرانیان میهن پرست که درد و رنج و ستم عباسیان را در تمامی پیکر ایران زمین احساس می کردند راهی منطقی یافتند و آن طرفداری از نهضت آل علی (ع) بود تا بدین وسیله خلافت را از غاصبان بنی عباس گرفته و به صاحبان حق برسانند و از طرفی بتوانند تمامیت ارضی ایران را حفظ نمایند. نویسنده تاریخ مردم ایران در جای دیگر می نویسد: «مذهب امامیه خیلی زود در ایران مورد توجه و علاقه شد و ناخرسندی موالی از طرز فرمانروایی امویان و عباسیان هم از آغاز اسباب بسط و رواج آن را در بین مردم ایران آماده ساخت ... این مذهب تدریجاً در ولایت جبال، بین اعراب قم، ساوه، ری و سپس در بین مهاجران و موالی از اهل بیهق و طوس و مرو مجال انتشار پیدا کرد و دعوت علویان بعضی از اهل دیلم را به آن جلب کرد، مراسم غدیر، عاشورا، که به عنوان رمزی از تولا و تبراً در بین اهل تشیع رایج بود از طریق شیعه دیلم با تشریفات مجلل همراه شد».^{۱۷}

اطروش معروف به ناصرالحق پس از حسن بن زید علوی کاردان ترین فرد علوی است که توانست با اقدامی شجاعانه علویان را از حصار دریا و کوه بیرون آورد و به گوشه و کنار فلات ایران روانه سازد. مروج الذهب می نویسد: «در ولایت طبرستان و دیلم نیز حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم ملقب به «اطروش» قیام کرد. سیاهپوشان را از آنجا بیرون راند و این به سال ۳۰۱ ق بود. ولی دو سال در سرزمین دیلم و گیل



اقامت داشت و مردم آنجا را که روش جاهلیت داشتند و بعضی شان گبر بودند به سوی خداوند والا خواند.^{۱۸}

اطروش (۳۰۴-۲۳۰ق) مردی باهوش و دانا بود. او فقیه و مجتهد بود و به تجدید فقه جعفری همت گماشت. همان طوری که دیدیم در زمان او نهضت علوی از طبرستان خارج شد. یکی از اعقاب اطروش به طرف جبال (سرزمینهای غربی و مرکزی) آمد و در همدان اقامت گزید. اکثر تاریخ‌نگاران نام این علوی را ابوالقاسم بطحایی علوی ذکر کرده‌اند. ابن شادی اسدآبادی همدانی که مفصل درباره تاریخ علویان طبرستان سخن گفته است در جایی به دنبال مطلب خود می‌آورد: «جماعتی از علویان طبرستان با سید ابوالقاسم بطحایی علوی (از سادات حسنی) به همدان آمدند و مقام ساختند و املاک خریدند»^{۱۹} از قراین برمی‌آید کار ابوالقاسم بطحایی در همدان بالا می‌گیرد و به سرعت صاحب ثروت می‌شود. این مطلب طبیعی است طرفداران نهضت علویان در آن زمان در همدان هم بیشتر بوده‌اند و هم صاحب مکتب؛ زیرا دیدیم ابوسلمه خلال همدانی از خود در همدان نامی نیک باقی گذاشته بود. دیگر اینکه مردم همدان همیشه با ائمه اطهار که در مدینه بودند به شهادت تاریخ ارتباط نزدیک داشته و مرتب رفت و آمد داشته‌اند بخصوص این ملاقاتها با امام جعفر صادق (ع) در تاریخ مکرر آمده است. درباره موقعیت ابوالقاسم بطحایی در همدان در کتاب *منتهی الآمال* آمده است: «محمد بطحایی پدر قبایل، صاحب اولاد و عشیره است».^{۲۰}

محمد بطحایی محیط را مناسب یافت و به سرعت قدرت و مکتبی برای علویان همدان فراهم نمود و به جبران خساراتی که علویان در حاشیه دریای مازندران از سامانیان (۳۸۹-۲۶۱ق) و آل‌زیار (۳۳۴-۳۱۶ق) دیده بودند پرداخت. علویان طبرستان پس از ۶۴ سال قدرتمندی در ناحیه طبرستان عاقبت تار و مار شده و در گوشه و کنار فلات ایران پراکنده گردیدند. اما در همدان اقبال با آنان یار شد.

اکثر تاریخ‌نگاران اتفاق دارند که ابوالقاسم بطحایی با گروه همراه خود برای علویان همدان شالوده‌ای محکم ریخت و «او را سر دودمان علویان همدان می‌توان به‌شمار آورد».^{۲۱}



زنده‌یاد محمد طباطبایی درباره‌ی پایه‌گیری نهضت علوی در همدان می‌نویسد: «در قرن سوم هجری قمری، قاسم بطحایی علوی با جمعی از سادات حسینی به همدان آمد ... فرزندان او در آن شهر مال و مکتب و جاه و عزت و ریاست یافتند. ابوعبدالله حسین بن اطروش از آن خاندان در آن شهر قلعه و عمارتها بنیاد کرد و شاید بنیاد گنبد علویان فعلی یکی از عمارتهای دوره او باشد که بعدها در دوره سلجوقیان تکمیل شده و زینت گرفته است».^{۲۲}

صاحب بن عباد (۳۸۵-۳۲۶ق) وزیر معروف و کاردان آل بویه (۴۴۷-۳۳۰ق) برای ایجاد نزدیکی و پیوند خانوادگی دختر خود به نام آرمینه را به علی بن حسین اطروش به زناشویی می‌دهد، از آنجایی که علی بن حسین اطروش از آرمینه پسری نداشت لذا دخترزادگان او در همدان به قدرت می‌رسند. علویان همدان که در تاریخ «علاءالدوله‌های همدان» نام دارند از دخترزادگان او هستند. از جمله امیر تاج‌الدین زین‌الاشرف ابوهاشم زید است که مادرش دختر صاحب بن عباد بود و اولین رئیس همدان و نخستین علاءالدوله در همدان است. اعقاب ابوالقاسم بطحایی در حدود سه قرن در همدان صاحب نفوذ و قدرت بوده‌اند و از موقعیت خود برای نشر عقاید شیعه امامیه بسیار بهره گرفتند؛ زیرا دو سکان قدرت هدایت یک نهضت، نخست ایدئولوژی و دیگر قدرت نفوذ اجتماعی است. آنان یعنی علویان هر دو قدرت را یکجا داشتند و خوب هم توانستند از آنها بهره بگیرند. ابن الفوطی بصراحت در این باره می‌نویسد: «مردم همدان توسط وی (سیدالمرتضی علاءالدوله ابوهاشم زید بن امیر ابوالفضل حسین حسینی همدانی) به مذهب شیعه گرویدند».^{۲۳}

همچنین نویسنده *راحة الصدور و آية السرور* درباره‌ی قدرت فرمانروایی و اداری آنان می‌نویسد: «هر امیری جهانگیر بوده و در هر شهری مقتدایی و پیشوایی از علماء بود، و رئیس قاهر در عیون شهرها حاکم چنان‌که در دارالملک همدان خاندان علویان و دودمان سادات که تا قیامت بماند».^{۲۴}

علاءالدوله ابوهاشم (۵۰۲-۴۵۵ق) رئیسی همدان را داشته) بنابه تأیید *مجملة التواریخ* (ص ۴۵۹) از جمله علویان و سادات همدان از نسب زید بن حسن بن علی (ع) است. تاریخ وفات او را ابن اثیر ۵۰۲ ق نوشته است. این مطلب بازگوکننده این واقعیت است که مردم همدان و منطقه



در آن تاریخ شیعه بوده‌اند. بالطبع طرفداری مردم از نهضت علوی سبب رشد و رونق روزافزون آن مکتب در اطراف هم شده بود.

بی‌شک بزرگ‌منشی و اقتدار علویان همدان فراسوی این تعاریف بوده و در دوران ترکان سلجوقی که همدان یکی از پایگاهها و مراکز اصلی آنان بود، علاءالدوله‌ها همیشه رئیسی شهر همدان را به‌عهده داشته‌اند. امیران سلجوقه هرگز توانایی آن را در خود نمی‌دیدند که علویان همدان را از منصب حکومتی، که قلباً موافق آن نبوده‌اند، برکنار کنند.

در این دوران، فرزندان ایرانی و همدانی که در تاریخ کمتر نامی از آنان به‌جای مانده، به پی‌افکنی ایرانی مسلمان، شیعه و مستقل و آزاد از قیودات مسندنشینان بغداد مشغول بودند. دعوات نهضت شیعه از گنبد علویان همدان، مرکز معنوی شیعه علوی، به گوشه و کنار ایران زمین رفته و به امر خطیر خود مشغول بودند. در حقیقت در این زمان است که ایرانیان بهتر از گذشته خود را یافته‌اند و شکوفایی فکر ایرانی در حیطة اسلامی خودنمایی می‌کند و چون خورشید طلوع می‌نماید. به‌طوری که حرکت علمی ایرانیان در قرن چهارم و پنجم می‌تواند با قدرتی فوق‌العاده خودنمایی کند. شاهان خودکامه ترک، که اکثراً از طرف خلفای عباسی مورد تأیید بودند، در برابر انعکاس پرتو معنوی شیعه علوی، که مکتبی انقلابی و سیاسی در ایران شده بود، و حرکتی شتابنده و پویا داشت ناخودآگاه مجبور به سکوت و انعطاف بودند. حتی سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷ در گذشته) آخرین پادشاه مقتدر خوارزمشاهیان تصمیم گرفت (تحت تأثیر فشار داخلی ایرانیان) خلافت را از خاندان بنی‌عباس به خاندان علی (ع) منتقل نماید (همان کاری که در اول قرن سوم ابوسلمه همدانی شروع نمود) و در این باره علی بن محمد شبانکاره می‌نویسد: «سلطان محمد با خلیفه وقت الناصرالدین الله عباسی آغاز مناقشت و مخالفت نهاد و فتاوی ائمه حاصل کرد، مبنی بر آنکه امامت آل عباس بر حق نیست و از روی شرع خلافت و امامت میراث اولاد علویان حسینی است».^{۲۵}

سلطان محمد خوارزمشاه با همین نیت آهنگ بغداد نمود و از بخت بد، در گردنه اسداباد (بین همدان و کرمانشاه) دچار زمستانی پربرف و سرمای شدید شد. ناچار حمله را رها کرد و



منصرف گردید. از آنجایی که حمله چنگیز مغول (۱۲۰۶-۱۱۷۵م) در سرزمینهای شرقی و خراسان شروع شده بود، به ناچار کار بغداد را رها کرد و به جلوگیری مغولان پرداخت. بیشتر اشاره شد، توفیق علویان همدان در اهمیت دادن به علم و دانش و گسترش معنویت مکتبی آنان بود. علاءالدوله‌ها اکثراً افرادی دانش‌پژوه و علم‌پرور بودند. ضمن انجام کارهای سیاسی و اجتماعی و اداری و شرکت در میدانهای جنگ هرگز از پیشبرد معنویت مکتب شیعه غافل نبودند. در راه اشاعه فقه جعفری کوشش و تلاش بی‌وقفه‌ای داشتند. حسین بن علی معروف به اطروش در فقه و کلام و تفسیر نوشته‌هایی دارد. لغتنامه برخی از آثار او را نام می‌برد: «تفسیر در دو جلد، کتابی در امامت، کتاب طلاق، کتاب بساط در علم کلام، و در تاریخ، لغت و شعر نیز دست داشته است».^{۳۶}

یکی دیگر از کارهای مهم و مثبت آنان برپایی عمارتها و بناهاست که برخی از آنان هنوز در همدان باقی است. از جمله گنبد علویان بنابه روایت مرحوم محیط طباطبایی، همچنین گنبد خضر که همزمان با گنبد علویان باید ساخته شده باشد. نویسندگان مجمع التواریخ، الکامل، فرمانروایان گمنام و راحة الصدور در چند جا از بناها و عمارتهای مهم علاءالدوله‌های همدان یاد کرده‌اند که نیاز به ذکر و تفصیل آنها نیست.

علویان همدان تا شروع حمله مغول در شهر همدان در قدرت بودند. استقرار نیروی خونخوار مغول به سرکردگی چنگیز در سال ۶۱۷ق در پشت دروازه‌های همدان است بیشتر تاریخ‌نگاران هجوم چنگیز را به همدان در زمان علاءالدوله شریف می‌دانند. علاءالدوله شریف اطلاع یافته بود که حمله مغولان به صورت گروهی و بسیار فشرده انجام می‌شود و از شمال خراسان تا پشت دروازه‌های همدان، همه‌جا را با بی‌رحمی به خاک و خون و آتش کشیده‌اند. صلاح در آن دید با آنان از در سازش درآید، بنابراین با هدایایی به پیشباز آنان رفت و فرمانبرداری خود را اعلان نمود به شرطی که شهر و مردم از تجاوز و قتل و غارت در امان باشند. مغولان از خود شحنه‌ای در شهر گماردند و به جانب زنجان و به قول الکامل به سمت آذربایجان رفتند. دنباله ماجرا را ابن اثیر در الکامل مفصل آورده است که در اینجا به صورت کوتاه شده ماجرا را دنبال می‌نماییم. «مردم مسلمان همدان که حضور بیگانگان را چون کفار می‌دانستند از علاءالدوله



خواستند در برابر مهاجمان پایداری کنند. بنابراین علاءالدوله نامه‌ای به بغداد فرستاد و از خلیفه درخواست کمک و یاری نمود. از بخت بد، نامه افشا شد و به دست مغولان افتاد. مغولان برق‌آسا به سمت همدان برگشتند و به بهانه پیمان‌شکنی به شهر یورش بردند و بیش از سه شبانه‌روز مردم بی دفاع را از دم تیغ گذراندند.

مردم همدان یکپارچه جانانه از شهر و دیار و جان و مال و ناموس خود دفاع کردند و مرگ را به هر ننگی ترجیح دادند. شهر همدان یکپارچه سوخت، اهالی کشته یا فراری شدند.^{۳۷} حماسه مردم همدان در تاریخ تازش مغول برای کسانی که بعدها قصد تجاوز و حمله به همدان داشتند درس عبرتی شد؛ زیرا دفاع مردمی بدون پایگاه فرماندهی مطمئن از طرف حکام بازگوکننده حماسه مردم است که در همه تاریخ توانسته‌اند حرف اول را بزنند. علاءالدوله به ناچار شهر را ترک کرد و گریخت و در یکی از قلعه‌های بلند اطراف همدان پناهنده شد و در همان قلعه به دست مغولان کشته شد و با مرگ او حکومت علویان و علاءالدوله‌های همدان رسماً پایان یافت اما فکر و اندیشه و معنویت علوی ماندگار و جاودانه شد.

پژوهشگر نکته‌سنج ی. پطروشفسکی از حماسه‌سازی شهر همدان در برابر مغولان مطلبی دارد که بجاست در اینجا به قسمتی از آن در *فرمانروایان گمنام پیردازیم*: «از اخبار منابع موجود به این نتیجه می‌رسیم که همه‌جا در آسیای میانه و ایران و ارمنستان، فعال‌ترین و مبتکرترین مبارزان علیه لشکریان چنگیزخان، عامه مردم بخصوص قشرهای پایین ساکنان شهر بودند، که متحدتر و متشکل‌تر بودند، نه ساکنان روستاها ... نقش رهبری شهرنشینان در دفاع از شهرها معروف عامه است. مردم شهرها بارها علی‌رغم اراده فرمانروایان فئودال خویش، از شهرهای زادگاه خویش دلیرانه در برابر مهاجمان دفاع کردند. حتی شهرهایی که یک بار به زیر فرمان فاتحان درآمده بودند غالباً بار دیگر عَلم عصیان برمی‌افراشتند، همچنان که مردم مرو، هرات و همدان چنین کردند».^{۲۸} بدین ترتیب، علویان همدان چه با نام علوی، علویان یا علاءالدوله چه سادات، حسینی و ...

در مجموع شیعه و پیروان آل علی (ع) بودند که توانستند از تاریخ ۳۰۱ق تا ۶۱۸ق در حدود ۳۲۰ سال فریاد رسای علوی را در فلات مرکزی ایران بلند کنند، گرچه با فرجامی نه چندان نیکو حکومت سیاسی آنان پایان یافت، لیکن در گسترش نهضت سرخ علوی نقشی تعیین‌کننده در



ایران مرکزی داشتند. نباید فراموش کرد در همان سه قرن مورد بحث، نهضت علوی در خطه مرو و خراسان قلبی تپنده داشت، اما حرکت نهضت در ایران مرکزی پایگاهی استوار، مطمئن و پرقدرت می‌طلبید که آن پایگاه در گنبد علویان همدان استقرار داشت و در راه اعتلای شیعه علوی از هر نظر به‌ویژه از نظر تغذیه اقتصادی و معنوی پایگاهی پرتوان و پایدار به‌شمار می‌رفت. جالب توجه اینکه، فردی که از همدان در دنیای ظلمانی‌ای که بنی‌امیه و بنی‌عباس به‌وجود آورده بودند توانست با قدرت و شهامت فریاد حق‌طلبی و راست‌اندیشی بلند نماید و بکوشد تا پرچم اسلام را به‌دست آل علی بدهد ناکام ماند و جان خود را در این راه فدا کرد، دیدیم فرزندان شهر و دیار همان ابوسلمه خلال همدانی با حرکتی فراگیر راه او را پیش گرفتند و آنچنان ادامه دادند تا در اوایل قرن هشتم ق فردی دیگر از تبار علویان همدان قدم پیش نهاد و پرچم دین مبین اسلام را همراه با نهضت خونبار علوی به دوش کشید تا جایی که امروز پس از هفت قرن نام او چون قاندهی بزرگ در سرزمینهای شمال‌شرقی و شرق ایران حتی شبه قاره هند قابل احترام است. میر سید علی همدانی (۷۸۵-۷۱۴ق) معروف به امیرکبیر شاه همدان نامی آشنا از تاجیکستان تا کشمیر و سیلان و سرانندیب است که جا دارد از او که در پیشبرد نهضت علوی حقی داشته نام ببریم.

میرسیدعلی همدانی در پایگاه نهضت علویان همدان یعنی «گنبد علویان» به تدریس علوم اسلامی و فقه جعفری مشغول بود. در سن ۲۲ سالگی، راهی سرزمینهای شرق ایران زمین شد تا مانند اسلاف خود بقیه عمرش را به ترویج شیعه علوی و اسلام راستین بپردازد. از قراین موجود در گنبد علویان همدان چنین برمی‌آید که آنجا نمازگاه و خانقاه ویژه بزرگان علوی بوده است. اگر به گفته زنده‌یاد محیط طباطبایی استناد کنیم که بنای گنبد را احتمالاً به قرن سوم هجری مربوط می‌کند، بیش از هزار سال است که آجرهای آن بنای باشکوه روی هم چیده شده‌اند و اثری منحصربه‌فرد در برابر دیدگان بازدیدکنندگان قرار داده‌اند. باستان‌شناسان بنای گنبد علویان را به اوایل قرن ششم می‌رسانند. در کتاب *ایران در گذشته و حال* می‌خوانیم: «گنبد علویان یا مسجد علویان بنایی چهارضلعی از قرن ششم هجری قمری، که مربوط به دوره سلجوقیان است، در دوران مغول تزیین و مرمت شده است. تزیینات داخلی آن از لحاظ گچبری



و خطوط کتیبه‌های فوق‌العاده جالب است. تا آنجا که از زیباترین بناهای تاریخی ایران به شمار می‌رود. در سردابه آن چند تن از سادات علوی همدان مدفون هستند.^{۲۹} اگر صاحب‌نظران در تاریخ احداث بنا نتوانسته‌اند متفق‌القول شوند علت این است که بناکنندگان آثار علویان در همدان در اندیشه ماندگاری نام و حتی تاریخ احداث بنا نبوده‌اند، بلکه کار خود را تنها برای خدا و اشاعه نهضت می‌دانستند.

بقعه خضر و گنبد علویان که به نظر می‌رسد همزمان ساخته شده‌اند مرکز تدریس علوم اسلامی و فقه جعفری بوده‌اند. می‌بینیم از همین پایگاهها در قرون بعد سادات گلستانه به اصفهان و حرکت تاریخی میرسیدعلی همدانی به سرزمینهای همسایگان شرقی ایران صورت می‌گیرد. سادات گلستانه گروهی از سادات علوی همدان هستند که با پشتیبانی پایگاه گنبد علویان همدان به سوی اصفهان رفتند و در مدتی کمتر از حد تصور، علویان اصفهان را پایه نهادند. در کتاب *فرمانروایان گمنام آمده*: «سادات گلستانه اصفهان تا سده هشتم و نهم هم اخبارشان در دست است به همان محمد بطحایی می‌پیوندند، منشأ آن از علویان همدان است و به قول تبارشناسان «متقله‌اند» یعنی از جایی به جای دیگر رفته‌اند».^{۳۰}

حرکت ابوالفتح محمد معروف به گلستانه، به اصفهان و گروهی دیگر به قم و رونق علویان قم به نسبت نزدیکی با همدان و به پشتگرمی علویان همدان کارشان روز به روز بالا گرفت. بنابه تأیید کتاب *تاریخ قم* گروهی از علویان همدان به قم رفته‌اند و با شیعیان آن ناحیه به ترویج و اشاعه نهضت علوی پرداخته‌اند.

«آنهایی که از همدان نقل مکان کرده‌اند، «عبدالله بن حسن بن علی بن محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی (ع) بوده است».^{۳۱}

بحث ما درباره میرسیدعلی همدانی است که از لحاظ ترویج نهضت علوی در سرزمینهای خارج از محدوده ایران بسیار موفق بوده است، لازم است در این خصوص کمی بیشتر صحبت شود.



حرکت شیعه علوی از همدان تا کشمیر (ایران صغیر)

اصولاً مکتب و تئوری و اندیشه‌ای که متکی بر فکر و منطق است، هرگز یکجا نمی‌ماند، پیوسته مستقیم یا غیرمستقیم در جامعه‌های اطراف خود ریشه زده رشد و نمو می‌کند و به حرکت خود ادامه می‌دهد.

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم ق نهضت شیعه علوی در تمامی نقاط ایران برای خود جایی باز کرد و شیعیان ایرانی تقریباً به صورت آزاد در جامعه مراسم مذهبی خود را انجام می‌دادند و وقت آن رسیده بود که این نهضت از مرزهای ایران خارج و در سایر کشورها مطرح شود.

یکی از افرادی که عهده‌دار این رسالت شد و مستقیماً اسلام و شیعه علوی را از مرزهای آن روز ایران خارج نمود و بانفوذ کلام و اندیشه خود به ترویج آن همت گماشت میرسیدعلی همدانی معروف به «شاه همدان» است.

سیدعلی بن سید شهاب‌الدین حسن همدانی (۷۸۶-۷۱۳ق) ملقب به «امیرکبیر، علی ثانی، شاه همدان و از همه معروف‌تر میرسیدعلی همدانی در سال ۷۱۴ و به قولی ۷۱۳ هجری قمری در همدان متولد شده است. آن‌گونه که مورخان نوشته‌اند وی ۷۳ سال عمر کرد و در سال (۷۸۶ق) دار فانی را وداع گفت. پدر وی امیر شهاب‌الدین همدانی از محترمان و بزرگان علمی شهر و از سادات حسینی بوده است. از طرف مادر، آن‌طور که خود می‌گوید نسبت به سادات داشته است. در *روضه الجنان* می‌نویسد: «از جانب والده به هفده پشت به رسول اکرم (ص) نسبم می‌پیوندد».^{۳۲}

علی‌اصغر حکمت در این‌باره می‌نویسد: «میرسیدعلی همدانی، از افراد برگزیده خاندان علویان بوده، با شانزده فاصله به حضرت امام زین‌العابدین رسیده».^{۳۳} به قول اکثر مورخان وی هوش سرشاری داشته است، در خردسالی نزد دایی خود به نام سید علاءالدین صوفی خواندن و نوشتن را یاد گرفته سپس در نزد استادانی چون شیخ محمد مزدقانی (۷۶۱-۶۹۸ق) و اخی علی دوستی سمنانی به تکمیل دانش خود پرداخته است. در *نفحات الانس جامی آمده*: «استاد وی شیخ محمد مزدقانی به او امر نمود که در اطراف جهان سیاحت نماید» و علی‌اصغر حکمت در



مقاله «از همدان تا کشمیر» در همین باره می‌نویسد: «و به حقیقت سید از سیاحان بزرگ اسلام، که در مدت ۶۱ سال در غالب ممالک اسلامی مسافرت کرده و چند مرتبه به زیارت کعبه رفته است».^{۳۴} سید از سیر و سفر هدفی ویژه را دنبال می‌کرده و هرگز سفرهای او برای تنوع و بهره‌گیری از لذایذ زندگی نبوده و بلکه هدف اصلی او اشاعه و ترویج دین مبین اسلام و شیعه علوی بوده است و در این راه هرگز یک لحظه از پای ننشست و او از این نظر یکی از افراد موفق است. او سفارش استادش را که فرمود: «به سیر و سیاحت پرداز» همیشه در خاطر داشت و بدان عمل می‌نمود. هرجا می‌رفت گروهی از یاران و دوستانش او را همراهی می‌کردند و در هرجا که وارد می‌شد مجالس متعدد بحث و گفتگو و تدریس تشکیل می‌داد و در همان لحظات اول ورود مجذوبان و طرفداران فراوان می‌یافت و هر روز بر تعداد یاران و طرفدارانش افزوده می‌شد. از زندگی‌نامه او برمی‌آید که سید از همان اوایل جوانی، به سیر و سیاحت علاقه داشت. در پیش از بیست سالگی نقاط اطراف همدان را دیده بود. خود در *روضه الجنان* با اشاره در این باره می‌نویسد: «کزات به حج رفته‌ام و به هر کیفیتی که قضا برده است»^{۳۵} با توجه به مقتضیات زمان و دشواریهای سفر در قرنهای هفتم و هشتم ق بی‌تردید انجام سفرهای پی‌درپی و طولانی کاری ساده نبوده است و برای او نه بی‌خطر بوده و نه راحت. بسیار خطرات و دشواریها در راه دیده و آزموده است. تنها اعتقاد راسخ به راهی که انتخاب نموده بود سید را در سفر و حضر یاری داده و توان آن را چندین برابر افزون می‌کرده است، تا بتواند در محل مورد نظر به کار خود پردازد. آنچه مورخان گذشته و معاصر ضمن کاوش در حالات سفر او نوشته‌اند و به‌طور مجمل جاهایی را که میرسیدعلی همدانی در سفرهای خود از آنها دیدن نموده از این قرار است: حداقل سه بار به سفر حج رفت. در اسفراین با نجم‌الدین ادکانی همنشین بود و از او احادیث شنیده است؛ به ماوراءالنهر رفت و در آن دیار مدتی ساکن بود؛ در مسیر همدان به ختلان شهرها و بلاد زیادی را دیده از جمله: یزد، مشهد، طوس، هرات یک بار به تبریز مسافرت کرد، برای دیدن نظام‌الدین یحیی غوری؛ به روم نیز مسافرت داشته است. ظاهراً از مسیر دریا قصد سراندیب داشته و در دریا گرفتار سانحه می‌شود. در نهایت، بلخ و بدخشان را دیده و در کشمیر مدتی اقامت داشته و در اواخر عمر در ختلان ساکن شده است. این سفرها نه به منظور سیاحت و دیدنیهای تازه بود و نه



به منظور تجارت و کسب درآمد، آنچه او را در این راه به حرکت وامی داشت همان طوری که ذکر شد ترویج مکتب اسلام و شیعه علوی بوده که سخت به اشاعه آنها علاقه مند بوده است. در هر سفر با افراد صاحب نام به گفتگو و مباحثه می پرداخت و با سحر بیان خود آنان را مجاب و مجذوب می نمود. در دوران کهولت، که یارای سفر نداشت، دست از دعوت دیگران برداشت و پیوسته با فرستادن نامه و مکتوبات به جلب و دعوت آنان می پرداخت.

مکتوبات او بر این اساس جالب توجه است میرسیدعلی همدانی نمونه خوب و روشن یک مرشد و شیعه مخلص مولای متقیان است و هرگز اجازه نمی داد اطرافیانش از سیره واقعی یک مومن خارج شوند. عقیده ثابت و ایمان واقعی به او اراده ای محکم و استوار بخشیده بود به طوری که هیچ فردی به مقاومت و پایداری در مقابل منطق کوبنده او قادر نبود. امیر تیمور گورکانی، مقتدرترین و سفاکترین فرمانروای مغول، در مقابل او به خواهش و تکریم متوسل شد و جالب است شاه همدان بر او وقعی ننهاد و راهی را که خود برگزیده بود پیش گرفت و تیمور لنگ چاره ای جز تسلیم در رضای سید ندید.

داستان ملاقات سید همدان، با تیمور گورکانی از کتاب *روضه الجنان* بدین گونه است که مختصراً ذکر می شود: «امیر تیمور از موقعیت شاه همدان در ماوراءالنهر بیمناک می شود. ترتیبی می دهد تا در اردوگاه خود با سید ملاقات نماید. تیمور شنیده بود سید همدانی هرگز طوری نمی نشیند که پشت به قبله باشد لذا محل استقرار او را طوری ترتیب می دهند که ناچار پشت به قبله بنشیند. حضرت میر وارد می شود، پس از نشستن سید، تیمور با کنایه می پرسد: می گویند تو هرگز پشت به قبله نمی نشینی؟ سید جواب می دهد آنکه باید روبه روی تو باشد باید پشت به قبله بنشیند ... تیمور با خشم می پرسد: این چه وضعی است که ایجاد نموده ای؟ به دنبال چه چیزی هستی؟ میرسیدعلی با خونسردی می گوید: نه در خواب و رویا بلکه در جلسه و جذب حکومت، جهان را در طرفی و ایمان آخرت را در جهتی دیگر پیشم آوردند تا انتخاب نمایم و من آخرت را از آن سفره پذیرفتم. سگی لنگ آمد و سفره را ربود، من با حکومت زمین کاری ندارم، از جانب من آسوده خاطر باش. ادامه می دهد: الدنيا جیفه و طالب کلاب. تیمور با هوشیاری فهمید کارش بالا می گیرد و از سید نباید ترس داشت و به ناچار از او خواهش کرد تا در ختلان برای همیشه



بماند ... سید گفت: مامورم تا به کشمیر روم و مردم آن دیار را به اسلام دعوت نمایم، تیمور دوباره از او خواست و سید بدون اعتنا راه کشمیر را در پیش گرفت».^{۳۶}

با توجه به شرح ملاقات نکات جالب توجهی مشاهده می‌شود از جمله سید می‌گوید: «مامورم که به کشمیر روم و اهل آن دیار را به اسلام دعوت کنم». نکته دیگر سریچی از دستور خونخوارترین خان مغول چون تیمور لنگ آن هم در جمله‌ای با آن قاطعیت و صراحت که از هر فردی ساخته نیست و در نهایت تسلیم و رضای تیمور برخلاف میل درونی‌اش در مقابل تصمیم میرسیدعلی همدانی.

میرسیدعلی همدانی هر جا وارد می‌شد نمازگاهی بنا می‌کرد و در همانجا به نماز می‌ایستاد و ارشاد و راهنمایی مردم را عهده‌دار بود و پایه‌های شیعه علوی را محکم می‌ساخت. به نمازگاه و مسجد او نیز خانقاه گفته می‌شود و در حقیقت واژه نمازگاه و خانقاه و مسجد سه واژه مترادف در سلک سید هستند. بزرگ‌ترین خانقاهی که از او به یادگار مانده خانقاه معلی در شهر سرینگر کشمیر است. آقای علی اصغر حکمت می‌نویسد: «خانقاهی که در سرینگر کشمیر به نام خانقاه شاه همدان (معلی) برپاست و از آثار تاریخی اسلامی آن شهر است مکانی است که میرسیدعلی در آنجا به عبادت مشغول بوده و نماز جماعت می‌گذاشته و اینک جنبه قدیمی دارد و هندو و مسلمان هر دو آن را زیارت می‌کنند».^{۳۷} اگر امروزه به گنبد علویان همدان خانقاه گفته می‌شود باید بر همین اصل باشد. ارزش و اثر کار شاه همدان میرسیدعلی همدانی فراگیر همه دورانهاست و همیشه از او به نام انسانی موفق در راه اشاعه دین مبین اسلام یاد شده است. آنچه در حرکت تبلیغی او قابل توجه است این است که اسلام و تشیع را در راستای هم قرار می‌داد و هر دوی آنها را با هم تبلیغ و اشاعه می‌کرد.

میرسیدعلی همدانی بر اثر سیاحت بسیار و ملاقات با بزرگان و داشتن هوش سرشار سیاستمداری آگاه به مسائل زمان خود شده بود. به طوری که بیست سال قبل از به قدرت رسیدن تیمور گورکانی فتنه و آشوبی بزرگ را پیش‌بینی کرده است. در معجم البلدان آمده است: «شبی به اطرافیان خود گفت ای مردم امروز را به خاطر بسپارید طولی نخواهد کشید آشوبی در اقطار عالم به‌ویژه در همین نزدیک شما به پا خواهد شد که بسی مردم بی‌گناه یک بار دیگر نمونه یورشهای



چنگیز مغول را خواهند دید. من این خطر را از طرف ملک و غرجستان و سرزمین غور احساس می‌کنم».^{۳۸}

میرسیدعلی همدانی در حقیقت حرکتی را که ابوسلمه خلال همدانی در اوایل پایگیری بنی‌عباس در راه انتقال قدرت خلافت به آل علی (ع) در کوفه شروع کرده بود پس از سیصد سال فعالیت علویان همدان دنبال کرد و فعالیت برون‌مرزی خود را در سرزمینهای همسایگان شرقی و شمال‌شرقی ایران شروع نمود. تا جایی که مردم آن دیار با تمام وجود شیفته معنویت و روح عرفانی او هستند و آرامگاهش زیارتگاه اهل دل و دوستانش است.

امیرکبیر، میرسیدعلی همدانی، شب چهارشنبه ششم ذیحجه سال ۷۸۶ق وفات نمود و بنابه وصیت او، جنازه‌اش را در شهر کولاب و در ملک شخصی‌اش به خاک سپردند.

او وصیت کرده بود بعد از مرگش جنازه او را در ختلان به خاک بسپارند؛ زیرا شبی حضرت رسول (ص) در خواب، خوابگاه ابدی او را تعیین کرده بودند. بدخشی در این باره می‌نویسد: «علی همدانی شبی در ختلان حضرت رسول خدا را در خواب می‌بیند. آن حضرت به او می‌گوید که مزار تو در ختلان خواهد بود».^{۳۹}

آنچه گذشت فشرده‌ای از نقش همدان در پایگیری و گسترش نهضت علوی در ایران بود که به شهادت تاریخ بارها ایران زمین را از مهلکه و محو حتمی نجات داده است و چون هویتی درخشان و انکارناپذیر همراه نام درخشان ایران ثبت تاریخ روزگار است.

پی‌نوشت‌ها

۱. حکمت یغمایی، عبدالکریم، *ابوسلمه خلال*، نشریه بررسیهای تاریخی، شماره اول، سال ۱۲، ص ۶۷.
۲. طباطبائی، محمد محیط، *نقش وزراء در حکومت ایران بعد از اسلام*، به نقل از کتاب *هفتاد مقاله*، جلد دوم، انتشارات اساطیر، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، ص ۱۵۹.
۳. همان.
۴. همان.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه*، ذیل واژه ابوسلمه.
۶. ابن اثیر، عزالدین، *الکامل*، ترجمه محمدحسین روحانی، جلد ۷، انتشارات اساطیر، تهران، ص ۳۲۹۰-۳۱۹۹.
۷. مقدسی، تاریخ و آفرینش، ترجمه شفیع کدکنی، جلد دوم، انتشارات آگه، ص ۹۴۳.
۸. مقدسی، همان.



۹. مسعودی، مروج الذهب، ترجمة ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات علمی، ص ۲۵۸-۲۵۷.
۱۰. مقدسی، همان.
۱۱. مسعودی، همان.
۱۲. رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، جلد دوم، ص ۲۰۳.
۱۳. لویی ماسینیون، لویی، سلمان پاک و نخستین شکوفه‌های معنویت اسلام در ایران.
۱۴. طبقات ناصری، جلد اول، ص ۲۱۰.
۱۵. ابن اثیر، الکامل، همان.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران بعد از اسلام، جلد دوم، ص ۱۵۱.
۱۷. همان.
۱۸. مسعودی، همان، جلد دوم، ص ۲۰۳.
۱۹. اسدآبادی همدانی، ابن شادی، مجمل التواریخ و التخصیص، ص ۴۵۹، به نقل از کتاب فرمانروایان گمنام، تألیف دکتر اذکایی.
۲۰. منتهی الآمال، جلد اول، ص ۲۴۵، به نقل از همان مأخذ.
۲۱. اذکایی، پرویز، فرمانروایان گمنام، ص ۱۶۷.
۲۲. طباطبائی، محمد محیط، نقل از مجله آموزش و پرورش، سال ۹، شماره دوم، ص ۳۶-۳۲.
۲۳. الفوطی، تلخیص مجمع الادب، جلد دوم، ص ۱۰۱۸، به نقل از فرمانروایان گمنام، همان، ص ۱۸۸.
۲۴. راوندی، محمد بن علی، راحة الصادور و آية السرور، محمد اقبال، انتشارات امیرکبیر، مقدمه.
۲۵. شبانکاره، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، تهران، ص ۱۳۹.
۲۶. دهخدا، علی اکبر، همان.
۲۷. ابن اثیر، همان.
۲۸. اذکایی، همان، ص ۲۵۷.
۲۹. ویلیام جکسن، ابراهیم، ایران در گذشته و حال، انتشارات خوارزمی، ص ۲۵۷.
۳۰. اذکایی، همان، ص ۱۶۸.
۳۱. قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، ترجمة عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه جلال همایی، انتشارات توس، ص ۲۰۸.
۳۲. همدانی، میرسیدعلی، روضة الجنان، جلد اول، ص ۲۵۱، به نقل از محمد ریاض پاکستانی، احوال و آثار میرسیدعلی همدانی.
۳۳. حکمت، علی اصغر، مقاله از همدان تا کشمیر، مجله یغما، جلد ۴، شماره ۸.
۳۴. حکمت، همان.
۳۵. همدانی، همان، ص ۲۸۳.
۳۶. پاکستانی، محمد ریاض، احوال و آثار میرسیدعلی همدانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۳۷. حکمت، همان.
۳۸. معجم البلدان، به نقل از احوال و آثار میرسیدعلی همدانی.
۳۹. بدخشی، مستورات، ص ۷۱.